



سیاح شرق و غرب



اسوه های حوزه

مروری بر زندگی حکیم فرزانه آینه الله، آقا نجفی قوچانی (۱۳۲۲-۱۲۵۷ ه. ش)

غلامرضا جلالی

فیروزه را به روسها تسلیم کند، در ۲۴ کیلومتری قوچان، از اسب افتاد و در روز یکشنبه، یازدهم ربیع الاول سال ۱۳۱۱ ه. ق. کشته شد و جنازه اش به مشهد حمل گردید.

بازگشت به خروه

آقا نجفی بیمناک از «ویا» به روستا بازگشت. یکی دو دهه از اقامتش در روستا نگذشته بود که نامه ای از هم مباحثه ای او رسید. او از آقا نجفی خواسته بود به قوچان برگردد. او به سید اطمینان داده بود که ویایی در کار نیست. آقا نجفی داشت خود را برای سفر آماده می کرد که پایش آسیب دید و برای مدتی دیگر در روستا ماندگار شد. هنوز هفته ای از نامه نگذشته بود که نیمه شب به هنگام خواب در ایوان خانه، صدای مهیب زلزله همه جا پیچید و گرد و خاک و خرابی کوهها، صورت ماه را پوشانید. فردای آن روز، یعنی هشتم جمادی الاولی سال ۱۳۱۱ ه. ق. خبر رسید که قوچان از زلزله ویران شده و دوازده هزار نفر نفوس تلف گردیده است. هم حجره ایهای وی همه از جان باختگان بوده اند.

انجام تحصیلات در حوزه های سبزوار و مشهد

سید پس از مدتی به سبزوار رفت و در مدرسه حاج ملا هادی سبزواری در حجره نبیره حاجی، به نام شیخ شهاب مستنفر شد. در این مدرسه فقط منطق و علوم عقلی خوانده می شد. سید، شرایع و مقداری از مطول و شمسیه را در سبزوار

مروری بر زندگانی آیت الله، آقا نجفی قوچانی (۱۳۲۲-۱۲۵۷ ه. ق)

فقیه نامدار، حکیم مثاله، مجاهد نستوه، سید محمد حسن، فرزند سید محمد، معروف به آقا نجفی قوچانی، در سال ۱۲۹۵ ه. ق. برابر با ۱۲۵۷ ه. ش. در روستای خسروی، واقع در ۴۰ کیلومتری شهر قوچان، از بخش فاروج و دهستان مایوان، در یک خانواده متدین و متعبد چشم به جهان گشود. در سه سالگی به مریضی مهلکی دچار شد. پس از چند سال که به وضعیت طبیعی بازگشت، به مکتب خانه رفت و کتابهای فارسی، مسائل عملی و قواعد تجوید، حساب جمل و نصاب الصبیان را از پدر خود و برخی دیگر فرا گرفت. **آغازین هجرت علمی:**

در سال ۱۳۰۵ ه. ق. آقا نجفی که ده سال بیش نداشت، با متون مقدماتی آشنا شده بود و به دستور پدر برخلاف میل خود، به قوچان رفت، و سال ۱۳۰۸ ه. ق. در مدرسه ای که ملا عبدالوهاب مایوانی، یکی از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری در آن تدریس می کرد، حجره ای برگزید و مدتی در شرایط بسیار سخت مشغول تحصیل شد.

در آن زمان، امیر حسین خان شجاع الدوله، امیر قوچان بود. یکی دو سال از تحصیل آقا نجفی نگذشته بود که مرض «ویا» در خراسان شیوع یافت و شجاع الدوله در سفری که می رفت تا سر حد

در میان علمای خراسان، مرحوم آیت الله نجفی قوچانی، به لحاظ مراتب علمی و معنوی، تقوا و تاله از جایگاه بس بلندی برخوردار است. او با آفرینش هنرمندانه کتاب گران سنگ خود «سیاحت شرق» با قلمی موشکافانه، گفتنی های زیادی از مسائل روزگار خود را در زمینه رنج هایی که جویندگان علوم دینی با آن مواجه بودند، وضعیت علمی حوزه های نجف، مشهد، اصفهان، سبزوار و قوچان، نقش علمای برجسته در مشروطیت و تأثیر انقلاب مشروطه بر حوزه ها، به یاد تاریخ سپرد، و با نوشتن کتاب دیگر خود «سیاحت غرب»، پیوند ناگسستی حیات مادی و برزخی را یادآور شد. او، با بیان سوانح حیات آدمی پس از مرگ، دل سپردگان سراب دله ربانی ماده را، بیدار باش داد.

به این اعتبار، آقا نجفی را می توان «سیاح شرق و غرب» خواند. سیاحی که با زبانی ساده، انسان را به تماشای رویدادهای مکرر زندگی و پی آیند آثار آخروی آن فرا می خواند و خود را غریبی در رباط دنیا می یابد که مدام کوس رحلت در آن نواخته می شود و در امتحانی رواقهایش بازتاب می یابد و چاره ای جز حرکت ندارد.

ما، ضمن گرامسی داشت یکصد و هیجدهمین سال تولد و به یاد پنجاه و سومین سال ارتحال این عالم ربانی، چگونگی حیات پربار او را به مطالعه می نشینیم.

نگاه



طلبه‌ها تحصیل می‌کرد و محتاج به بازار نبود و اگر دو سه سپهر گوشتی می‌خواست، طلبه‌ای برای او می‌خرید و فقیرانه به سر می‌برد و شب زنده دار بود و بسیار در درس و بحث خود زحمت می‌کشید.

سید و دوست همدوره اش، در اصفهان با دست‌تنگی زیادی به کسب علم می‌پرداختند. خود وی می‌نویسد: «سال اول به من و رفیقم که در خورد و خوراک یکی بودیم، بسیار سخت و تلخ گذشت. به حدی که پوست خربزه‌هایی که بیرون انداخته بودند، شب ساعت چهار آنها را مخفیانه بر می‌داشتیم و معاش می‌کردیم و به یاد دارم که سه شبانه روز به من و رفیقم چیزی نرسید. ناهار روز سوم که از درس و مباحثه فارغ شدیم و از یک دو نفر طلبه هم استقراض نمودیم، نداشتند... مجبور شدم با فروش کتاب سدجوع کنم»

هجرت به نجف اشرف

سید پس از چند سال تحصیل در حوزه‌های آن روز ایران، در سال ۱۳۱۸ در ۲۳ سالگی، راه عتبات را در پیش گرفت و از راهی که کاروانها می‌رفتند منزل به منزل، با پای پیاده به راه افتاد. پس از زیارت قبر مطهر امام حسین (ع) وارد نجف شد و حجره‌ای در مدرسه صحن اختیار کرد. شب هنگام محض تماشا، در درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شرکت جست. وقتی درس آخوند را دید و بیان سحرگونه او را شنید، افسوس عمر گذشته را خورد. سید جذب آخوند شد و خود را «نجفی» خواند و در نجف ماندگار شد. هوای صاف و زمین پاک نجف وی را مشتاق خود کرد. آقا نجفی در توصیف معنویت دارالعلم نجف می‌نویسد: «طرف غروب و طلوع صبح [در نجف] روحانیت غریبی احساس می‌شد. گویا از باطن او که وادی السلام و بهشت برزخ است، به حسب اخبار، نسیمی به دنیا و ظاهر آن می‌وزید، چون این ارض روحانی، مجمع روحانیین و مجاور مرقد رییس روحانیین بود، ... ارواح صافیه شده بود».



و طیس، راه اصفهان را در پیش گرفت
در حوزه پر رونق اصفهان

سید در سال ۱۳۱۴ هـ. ق. اوایل جلوس مظفر الدین شاه، در حدود ۲۰ سالگی وارد اصفهان شد. در اصفهان درس آقا نجفی و برادرش ثقة الاسلام و حاج آقا نورالله و نیز درس منظومه شیخ محمد کاشی و چند روزی دوس اشارات میرزا جهانگیر خان قشقایی، در مدرسه صدر، شرکت کرد. رسائل را نزد شیخ عبدالکریم گزی، یکی از شاگردان آخوند خراسانی و فقه را نزد سید باقر درجه‌ای، از شاگردان حاج میرزا حبیب الله رشتی، آموخت.

سید درس منظومه شیخ محمد کاشی را، که همیشه پیش از درس به قدر یک ربع ساعت موعظه و نصیحت می‌کرد، بسیار ستوده است و می‌نویسد: «ملا محمد کاشی بسیار محقق و ملام بود، خوب درس می‌گفت. با این که معروف و مجتهد در معقول و ریاضی بود، بسیار مقدس و متدین و ریاضت کش بود». سید در باره استاد دیگر خود، مرحوم درجه‌ای می‌نویسد: «در شهر منزل نداشت، پنج شبه و جمعه‌ها را به ده درجه می‌رفت، عصر جمعه نان و ماست تا آخر هفته را می‌آورد به مدرسه و قند و چای تا آخر هفته را نیز یک جا می‌خرید و تا آخر هفته در مدرسه نیم آورد، مثل سایر

خواند و پس از چند ماه عزیمت مشهد شد و در مدرسه دو درب، در حجره‌ای ساکن شد. مطول را نزد فاضل تهرانی خواند و شرح لمعه، قوانین، معالم و مغنی را نزد اساتید دیگر به پایان برد.

سید با توجه به جو حاکم بر حوزه‌های درسی آن عصر خراسان، می‌نویسد: «شرح مطالع و شرح تجرید قوشچی را پیش از اذان صبح، در مدرسه نو، واقع در پشت مسجد گوهرشاد، به طور پنهانی خواندم» به نوشته حاجی، دلیل این که آن وقت این دروس را در خفا می‌خواندند، ترس از تکفیر قشربون بود. خود وی در این باره می‌نویسد: «کتب معقول جزو کتب ضلال شمرده می‌شد. اگر کتاب مثنوی را در حجره کسی می‌دیدند، با او رفت و آمد نمی‌کردند که کافر است. و خود کتابها را نجس می‌دانستند و با دست جلد آن را مس نمی‌کردند و آن را از جلد سنگ و خوک نجس تر می‌دانستند! چون آنها خود نخوانده بودند و نمی‌دانستند».

سید که در خفا با حکمت و عرفان آشنا شده بود، درباره علوم عقلی می‌نویسد: «لب لباب معقول، توحید ذات و صفات و افعال حق است و این اصل دیانت است. فرموده اند اول الدین معرفة الله و اگر این کفر باشد، دین کدام است».

سید از شخصیتی بسیار استوار برخوردار بود و معنویت خود را گرامی می‌داشت. یکی از روزها به هنگام تحصیل در حوزه مشهد که هزینه تحصیل تمام شده بود، به عملگی روی آورد. او در برابر سرزنش دوستانش به نوشته شهید ثانی در آداب المتعلمین استناد کرد که می‌نویسد: «اگر ممکن است، طلبه نصف روز را درس بخواند و نصف روز معاش بومیه خود را تحصیل کند، از زکات نگیرد...».

سید پس از پنج سال کوشش علمی مداوم و پرتلاش، به روستای خود بازگشت. مادرش فوت کرده بود، فضل زمستان را در روستا گذراند و بار دیگر به مشهد آمد. این بار در مدرسه پرزاد ساکن شد و چند ماه بعد، پیاده از راه تربت



آقا نجفی نجف را در شرایطی توصیف می کند که خود در آن به سختی روزگار می گذرانید. روز خود را به وعده شب و شب را به وعده روز سپری می کرد و از نان خشکهای کپک زده و گرد و خاک آلوده، که لقمه لقمه در گوشه و کنار طاقچه ها مانده بود، سدّ جوع می کرد ولی از درس و بحث غفلت نمی کرد. و خود وی می نویسد: «با این گرسنگی ها و ادبار دنیا و رو آوردن دنیا به طالبین آن، فتوری در عزم و خطوری در خاطر که باعث اتدوه شود، راه نمی یافت، و مجدّانه اشتغال به درس و بحث خود داشتیم».

شرکت در حلقه درس آخوند خراسانی

آقا نجفی مدتی در درس مرحوم سید محمد کاظم یزدی، شرکت کرد، ولی درس او را نپسندید و تمام هم و غم خود را، خارج اصول آخوند قرار داد. او به آخوند عشق می ورزید، آخوند را خیلی دوست داشت. چون او را یک فرد متدبّن واقعی شناخته بود. به گفته آقا نجفی، آخوند «طالب دنیا به هیچ وجه نبود، فقط می خواست درس بگوید و تعطیلی هم کم داشت و چنانچه تعطیل می شد همه دروس تعطیل می شد و لسواز مقدمات خوانها باشد، و روزی که شروع می شد، از همه شروع می شد و تدریس او به منزله قطب تدریس نجف بود. من پس که خوشم می آمد، و مطالب او را می فهمیدم، به هیجان می آمدم و در نوشتن درس فقه و اصول آخوند تیرّ عشق غریبی داشتم، با فکر و تأمل می نوشتم». و در جای دیگر می نویسد: «از عشاق فدائی آخوند بوده و هستم، چون او را در اعلا مراتب علم و دیانت خالصه ادراک کرده بودم». سید نیز به تدریج مورد توجه و عنایت آخوند قرار گرفت و از حمایت او برخوردار شد. هر چند سید پای درس آخوند اظهار وجود نمی کرد و به تعبیر خودش در طول دوازده سالی که در درس آخوند شرکت داشت، دوازده کلمه یا او حرف نزده بود، ولی تقریرات و رساله هایش برای استاد شناخته شده بود.

آقا نجفی در درس مرحوم شریعت

اصفهان و آقا شیخ محمد باقر اصطهباناتی معروف به حکیم (از شاگردان مرحوم میرزا حسن شیرازی) نیز شرکت می کرد. اصطهباناتی هدایه میدی را به طور خصوصی در منزل خود تدریس می کرد.

بازتاب انقلاب مشروطیت در حوزه نجف

آقا نجفی در نجف با مسائل مربوط به مشروطه آشنا شد. به نقل ایشان: «از آقایان علما استفتاء نمودند که مجلسی مرکب از محترمین و عقلاّی مملکت تشکیل شود که رافع ظلم و یا مقلّل ظلم گردد، چه حکمی دارد؟ جواب دادند که از واجبات الهیه است». بعد از آن قانون اساسی را آوردند، اولاً نزد حاج میرزا حسن حاج میرزا خلیل، که از علمای بزرگ و بپرتر از همه بود و در تهران و نواحی مقلد داشت. ایشان امضا نمودند، پس از آن بعضی از آقایان گفتند بریم آقایان دیگر مثل آخوند و آقا سید محمد کاظم مهر کنند؟ حاجی فرمود: لزومی ندارد، ما که مهر نمودیم به جریان خواهد افتاد، لکن آنها برده بودند نزد آخوند هم مهر کرده بود و نزد سید آقا محمد کاظم برده بودند، چون حرف حاجی را شنیده بود، گفت: مهر لازم نیست، در عوض به مهر آقا شیخ عبدالله مازندرانی رسانند». بعد می نویسد: «ما گرفتیم اصول او را مطالعه نمودیم، دیدیم عجب گیلستانی بر پا شده است».

آقا نجفی در سال ۱۳۲۵ هـ. ق. یعنی یک سال پیش از انقلاب مشروطیت، طی سفری به کربلا، با پیگیری دوستانش از دواج کرد. در بازگشت آوازه مشروطیت در نجف بیش تر پیچیده بود و مناقشات و بحثهای سیاسی به میان طلاب کشیده شده بود. آقا نجفی، در گزارشی از یکی از بحثهای خود، نظر خود را در باره آینده انقلاب مشروطیت چنین اظهار می کند: «نه هر که مشروطه خواه شد حقیقتاً باشد، غلبه با مستبدین و خود پرستان است، و آن شیاطینهم علی الاحرار لبالمصراده». و اگر از همه جهان دستشان از معارضه کوتاه گردید، اول پیش قدم در این حوزه و گل سرخ در این روضه، همان شیاطین

خواهند بود و به اسم مشروطیت و حریت ظلمها و شهوت رانیهای خود را رواج دهند، چنانکه بنی امیه در صدر اسلام، نسبت به اسلام کردند».

و نقش سرنوشت ساز و درایت آخوند خراسانی را در انقلاب مشروطه، چنین به تصویر می کشد: «و این کاربردگی است که فلک بر عهده آخوند انداخته و عیای سنگینی است که به قامت او دوخته، بلکه لباس پیغمبری است».

روزی یکی از طلبه ها به او گفت: «تو که از حواریون آخوندی، آخوند مشروطه اعتدالی است نه انقلاب دموکرات و ظاهر بیان شما المیل الی السموکرات؟» آقا نجفی به او گفت: «آقای آخوند اجلّ شأناً از این است که در حقوق مدنیّه تقدیم اشرف نماید، و حق رنجبر و کارگر را ضایع و اغتصاب نماید، مع توغله فی العلم و الفقه و تحقّقه بالحکمه و النباهه، نعم قبل من مرامات تلک الطائفة التفکیک بین القوة القضائیه و الروحانیه، فانکره دام ظله، لکونه بمعزل عن الحق و مرصی بعید، و نحن اهل المعنی، غیر مقیدین بالاسامی و الالفاظ المستحدّنه بل قید طوق کریمة انما المومنون اخوه و المساوات و المساوات من لسوازم الاخوة».

از بیان آقانجفی به دست می آید که ایشان از طریق بیت آخوند خراسانی، اخبار مربوط به انقلاب مشروطه را به دست می آورده و از اختلافهای مبنایی کاملاً با خبر بوده است. از این روی نظریه دمکراتها مبنی بر تفکیک قوه قضائی و روحانی برای ایشان شناخته شده بود و از نظر آخوند مبنی بر مخالفت با این نیز آگاه بود. خود وی به طور کلی، با تفکر تقلیدی میانه خوبی نداشت و مواردی که مشروطه طلبان از فلسفه سیاسی غرب متأثر بودند، یا تحت تأثیر رونق تمدن آن قرار داشتند، به زبان آینده کشور می دانست. او در جایی از خاطرات خود می نویسد: «در صورتی که مقلد اروپائیان بشویم، دنیا بالاخره خراب و پر هرج و مرج و با خرابی دنیا آخرت هم خراب و دیانت هم مضمحل گردد،



سیاحت شرق

یا

زندگینامه آقا نجفی قزوینی

بقلم خودش

تصحیح: ر. ع. شماری



مؤسسه اسنادات امیر کبیر
تهران، ۱۳۶۱

خوب است این شیعه خانه، یعنی ایران، در زندگی دنیا پیروی از اروپایی نکند». هم زمان با تحولات سیاسی آغاز مشروطه، چند کتابخانه و سالن مطبوعات در نجف دایر شد و سید از این امکانات نهایت استفاده را برد. او وقتی از روز را صرف مطالعه رخدادهای انقلاب مشروطه و برخورد اندیشه ها می کرد. اختلاف مشروطه خواهان و مستبدان، در نجف به اوج خود رسیده بود، آقا نجفی در خطرات خود می نویسد: «بعضی از مستبدین معمم که از خرمقصدین و مدلسین بودند، شیطانها و سیاستها بر ضد مشروطیین معمول می داشتند، که جان و مال و عرض و آبروی بیچارگان را در مخاطره انداخته بودند و از هیچ تهمت و بهتان و نسبت بابت و ارتداد فرو گذار نمی کردند و به آقای آخوند نسبت می دادند که اصلاً فرنگی است» و ادامه می دهد: «این اشتهاارات فقط در نجف نبود، بلکه به تمام عراق و عشایر می رسید، به حدی که از اعراب بادیه طلاب در اذیت و آزار بودند، و در خود نجف نیز مامون نبودند و به طوری سخت شد در بیرونها، که طلاب یک سال به زیارت کربلا نرفتند و به کوفه جهت هوا خوری و یا بیتوته در کوفه و سهله نتوانستند از خوف جان بروند، و در چهار حصار نجف محبوس بودند و خود نجف هم مثل بیرونها بود در

اول وهله، لکن بعد اعلان مشروطیت عثمانی، حکم شد بر این که طلاب نجف باید محترم و مامون باشند، لذا نجف بهتر بود».

عزم جهاد

در جریان حضور روس در ایران، پس از انقلاب مشروطیت، آخوند به عزم جهاد و سرکوبی محمد علی میرزا، تصمیم گرفت از نجف حرکت کند. صدها نفر از علماء نیز در این امر مصمم شدند. در این رویداد حتی مرحوم سید محمد کاظم یزدی هماهنگ با آخوند خراسانی عمل کرد. آقا نجفی یک روز زودتر از دیگران به کاظمین رسید. مردم بغداد از همه مذاهب، جهت استقبال، تا یک فرسخی بیرون آمده بودند. پنجاه هزار قشون و رجال دولت عثمانی و سفراء دولتها، همگی حاضر بودند. سفیر روس متوحش می نمود. از عشایر اطراف کاظمین نیز ده هزار با اسلحه تا محمودیه به استقبال آمده بودند. ولی خبر تلگراف عزل محمد علی میرزا، و عوامل دیگر مانع آمدن آخوند شد و آقا نجفی به نجف برگشت.

عراق در آن عصر، تحت نفوذ امپراتوری عثمانی بود، چندی پس از اعلان مشروطیت سلطان عبدالحمید عثمانی راه محمد علی میرزا را در پیش گرفت و مجلس مبعوثان را در استانبول تخریب کرد. علمای نجف، تحت فشار مردم و دولت، مردان اقرار گرفتند. آخوند تلگراف تهدید آمیزی به سلطان عبدالحمید زد و به وی نوشت: «بوی مخالفت با قرآن کریم از آن ناحیه می رسد، البته در صورت صدق باید جبران شود و الا از عرش خلافت تو را سرنگون خواهیم کرد، چنانکه نسبت به سلطان ایران نمودیم. هنوز زمانی نگذشته بود که سلطان عبدالحمید سقوط کرد و محمد رشاد به تخت نشست و به وسیله تلگراف، محمد رشاد و شیخ الاسلام عثمانی، تشکر خود را به آخوند ابلاغ کردند.

تجاوزهای روس سبب شد آخوند در نیمه آخر ذی الحجه ۱۳۲۹ هـ. ق. جهت مقابله با تجاوز روس، عازم ایران

شود. روسای عشایر با آخوند بیعت کردند و شمار تفنگ داران عشایر که پای بند به شرکت شدند، بیش از دو بیست هزار نفر بود. از کرمانشاه از داودخان و شیرخان و سایر خوانین، تلگراف رسید که ما همه در رکاب حاضریم و تمام علمای نجف نیز عازم حرکت شدند.

آخوند تصمیم گرفت فردای آن روز به مسجد سهله برود و از آن جا حرکت تاریخی خود را آغاز کند. شب هنگام، نماز جماعت اقامه شد و همه به آخوند اقتدا کردند، ولی فردای آن روز، خبر ارتحال ناگهانی آخوند به همه جا منتشر شد.

آقا نجفی که خود از ملازمان آخوند بود، وقتی خبر در گذشت آخوند خراسانی را شنید، با چشم گریان به خانه خود آمد. او افسوس می خورد که لیاقت هم سفری با آخوند را نداشته است. آخوند همه را بر جای گذاشته و خود به تنهایی رفته بود.

آقا نجفی در نجف دروس سطح از قبیل: مکاسب، کفایه و کتاب شرح منظومه مآلهادی سبزواری را تدریس می کرد. تا این که جنگ جهانی اول فراگیر شد و نجف به محاصره نیروهای انگلیس در آمد.

بازگشت به وطن:

آقا نجفی در چنین شرایطی بود که پس از بیست سال اقامت در نجف، تصمیم به بازگشت گرفت. او، به هنگام بازگشت بر حسب علاقه ای که به مطالعه آثار تاریخی داشت، همه شهرهای تاریخی مذهبی و آثار باستانی و دیدنی عراق را گشت و در شعبان ۱۳۳۸ هـ. ق. عازم ایران شد.

آقا نجفی پس از بازگشت به وطن، مدتی در مشهد مقدس اقامت گزید و بنا به درخواست مردم قوچان به زادگاه خود رفت و بیست و پنج سال باقی عمر خود را در قوچان به امور شرعی مردم و ارشاد آنها و اداره حوزه علمیه قوچان سپری کرد.

در طول حیات وی در قوچان، در تیر ماه سال ۱۳۵۰ هـ. ش. لهماک خان سالار، به این شهر حمله کرد، و در سال ۱۳۶۱ هـ. ش. غائله فرج بیک روی





داد. ایشان در هر دو مورد، اقداماتی انجام داد و جلوی خراب شدن شهر را از سوی مهاجمین شد، و مردم را به آرامش و برقراری نظم، دعوت کرد.

علم و پرهیزکاری آقا نجفی، همه مردم را به ایشان متوجه ساخت. شجاعت و مردم دوستی بی مانند ایشان، او را به عنوان مرجع مورد علاقه و مورد اعتماد مردم در آورد.

آقا نجفی در سال ۱۳۰۷ هـ. ش. همراه همسر خود به مکه مشرف شد و در سال ۱۳۱۶ هـ. ش. همسر آقا نجفی از دنیا رخت پرست و در آستانه حضرت سلطان ابراهیم، به خاک سپرده شد.

آقا نجفی دو سال بعد ازدواج کرد و در شب جمعه ۲۶ ربیع الثانی سال ۱۳۶۳ هـ. ق. برابر با ۹ اردیبهشت سال ۱۳۲۲ هـ. ش. در ۶۸ سالگی در قوچان، دار فانی را وداع گفت و به دیدار حضرت حق شتافت و همگان را در غم فقدان خود داغدار ساخت. آقا نجفی در یکی از اتاقهای منزل خود دفن گردید و مزارش مورد توجه ارباب معرفت قرار گرفت.

آثار علمی

از آقا نجفی کتابها و رسائل ارجمندی بر جای مانده است که شماری از آنها تا کنون به زیور طبع آراسته شده و شماری نیز به صورت خطی باقی مانده است:

۱. تفسیرات خارج اصول آخوند خراسانی.
۲. تفسیرات خارج فقه آخوند خراسانی، تحریر نجف. این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.
۳. سیاحت شرق. درباره سفرنامه و زندگی نامه آقا نجفی است. این کتاب را در سال ۱۳۰۷ هـ. ش نوشت. وی از ابتدای کودکی خود شروع کرده و تحصیلات خود را در شهرهای قوچان، سبزوار، مشهد و اصفهان و نیز نجف اشرف، گزارش کرده است. در این کتاب، وضعیت راهها، رباطها، شهرها، برخورد مردمان و نحوه زندگی روحانیت آن عصر و افکار و اندیشه های آنان را به نمایش گذاشته است. نکته های

پر اهمیتی از بازتاب جنبش مشروطه خواهی، در عتبات و آغاز و انجام جنگ جهانی اول در این کتاب آمده است.

سیاحت شرق، به اهتمام آقای رمضان علی شاکری تصحیح، از سوی انتشارات امیر کبیر منتشر شده و تا کنون چندین بار به چاپ رسیده است. این کتاب در دانشگاه بیرستون نیوجرسی آمریکا جزو کتابهای درسی شرق زبانان بوده است.

۴. سیاحت غرب. در کیفیت عالم و سیر ارواح بعد از مرگ، این کتاب در سال ۱۳۱۲ هـ. ش. و بعد از کتاب سیاحت شرق، نوشته شده است و به اهتمام آقای شاکری و اخیراً با ویرایش آقای سید محمد حسینی قزوینی، از سوی نشر حاذق به چاپ رسیده است.

۵. شرح ترجمه رساله تفاحیه ارسطو.

۶. رساله سفری کوتاه به آبادیهای اطراف قوچان.

۷. رساله عذر بدتر از گناه، در باره مشروطیت ایران، مکتوب به سال ۱۳۲۸ هـ. ق. (۱۲۸۸ هـ. ش).

۸. شرح دعای صباح، که در سال ۱۳۲۷ هـ. ق. در نجف تألیف کرده است.

۹. شرح کفایه الاصول آخوند ملا محمد کاظم خراسانی.

۱۰. اثبات رجعت، تحریر سال ۱۳۲۱ هـ. ش.

۱۱. حیوایة الاسلام فی احوال آیت الله الملک العلام، در زندگی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، مبادلات تلگرافی مرحوم آخوند با دربار عثمانی و محمد علی میرزا قاجار، مبنی بر لزوم مشروطیت و ایجاد حکومت قانون، تحریر سال ۱۳۲۹ هـ. ق. این کتاب به چاپ رسیده است.

۱۲. رساله اصالة البرائة، در اصول فقه. این کتاب حاشیه ای است بر فراتدالاصول شیخ مرتضی انصاری. این تقریرات تحلیلی است بر درس استاد و ضمیمه آن، نسخه جزوات منجزات المریض، در رساله طهر بدن حیوان، به زوال العین النجاسة و رساله ای در نوافل یومیة، این آثار در مخزن کتابهای خطی

کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

از پندهای آقا نجفی

جای آن است که چند نکته از پندهای پدرانه مرحوم آقای نجفی را به لحاظ روحانیت، حکمت، فرزاتگی و فرهیختگی در این جا نقل کنیم و راز آن همه کوشش، صداقت و صفا را بدانیم. آقانجفی می گوید:

«عمده چیزی که انسان را انسان حقیقی کند و صفای باطنی و روحی آرد و طلبه را چیز فهم کند، بر حسب آن چه فهمیدم و تجربه حاصل شد، دو چیز است: یکی ابتلاآت بدنی و حیوانی، دیگر ابتلاآت روحی و باطنی. به عبارت دیگر فراق از مشتتهیات حیوانی و از مشتتهیات روحی و صبر بر آن و جد در اخفا و کتمان آن، یعنی به رنگ جماعت بودن و از آنها نبودن و با خدا بودن و از مردم نخواستن فقط در باطن از خدا خواستن، بلکه از خدا هم نخواستن و سر تسلیم پیش داشتن و در مقابل «چوگان» او «گوی» بودن، یعنی او را رب خود و رب العالمین دانستن و خواهش و اختیار خود را مسلوب ساختن و منتظر واردات بودن و به مادیات نظر نینداختن و مانوس به نصفهای شب، که خلوتگاه است بودن و ارتکاب زیان و وجدانیات را تحت التفات در آوردن و به حیطة و تصرف داخل نمودن، تا آن همه تکوین و اختیار یکی گردد».

آقا نجفی در جای دیگری می گوید: طلبه باید همیشه به یاد خدا باشد و توفیق فهم از او خواهد، غذاهای لذیذ نخورد و زیاد نخورد و چنان که گرسنه بماند، صبر نماید و بی خوراکی را نعمتی داند و توفیق حق پندارد که این دهان اگر بسته شود، دهان جوجه روح باز شود و خوراک خواهد و قیاض فیض خود را بر این مستحق بریزاند و اگر بی خوراکی نصیب ما می شد او را عزیز می داشتیم و نعمت حق می پنداشتیم».